

متن پرسش

ذیل پرسش و پاسخ ۳۶۷۹۸ از چه سخن می‌گویی ای مرد؟! از چه؟! از کدام دیار حرف به میان آورده‌ای؟ چرا اینقدر خویش را کور و بی‌درد در مقابلت می‌یابم!!! چرا انگار همه چیز درست است اما باز در مقابلت یخ‌زده‌ام؟! یاد آن سخن آن کشیش در برادران کارامازوف می‌افتم: بالاترین دروغ، دروغ به خویشتن است، که سرآغاز تمام ندیدن‌ها و تمام دروغ‌هاست. و آنگاه که این دروغ باور شود، دیگر هیچ ارزشی نه برای خویشتن و نه هیچ چیز دیگر نمی‌ماند. اینگونه سخن گفتن و پرسش‌هایم نه از جنس اعتراض است، نه از جنس غر زدن و نه هر چیزی که بوی بدبینی داشته باشد. این شاید پرسش از خویشتنم باشد و دادی از تنگی وجودم. آری باید رفت اما چرا اینقدر گرفتار خیالم هستم. آری و صد آری که افقی روشن احساس می‌شود، اما چقدر دست و پا می‌زنم. برایم بگوئید، این همه خویش را در چنگال خیال‌ها و گناهان دیدن چگونه است؟ این اراده‌های بی‌نتیجه و سرد شدن و باز نیافتن‌هایم مرا خواهد کشت. می‌دانم که باید طور دیگر به صحنه آمد، و افقی که گشوده شده است دریابم تا شاید معنایی سراغم آید، اما به قول دکتر داوری: زمان، زمان، قحط آرامش است. چرا فرصت تاملی نمی‌یابم؟ آری! از دروغ به خویشتن می‌ترسم. آری! این نیهیلیسم است که استخوانمان را شکسته، ولی با من بگوئید که چرا در طلب ادراکش بودن نیز به نیست می‌انجامد. آیا اراده به درک چنین بی‌خانمانی‌ای نیز نباید کرد؟ در کتاب‌ها، در نسبت‌ها، در گاه به انتظار نشستن‌ها، در گاه اندیشیدن‌ها... در کجاست که می‌توان آن را ادراک کرد؟ و البته که گفته‌اید بارها: مردی چنان خمینی می‌خواهد. و باز هم گفته‌اید: بدون درک نیست‌انگاری، ادراک انقلاب اسلامی و تجربه مردی به نام خمینی در تجربه انسانی‌مان امکان ندارد. و حال این ما و این چنین زمین‌خوردگی... و ما خود مهبای چنین زمین‌خوردگی شدیم و آن را طلب کردیم. و نه پشیمانیم و نه پشت کرده‌ایم، فقط گاه قصه بی‌تابی و کم‌وسعتی‌مان را وا گفته‌ایم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ما را از این طوفان که از آن می‌گوئید، گریزی نیست. نه گریز از آن ممکن است و نه چندان گریز از آن دلپذیر می‌باشد که بخواهیم از آن راحت شویم. آری! دروغ گفتن به خود بد است، ولی آگاهی از این‌که به خود دروغ می‌گوییم نه تنها قدمی به جلو می‌باشد بلکه تأملی است مهم، مانند آگاهی به نیهیلیسم، که نه گریز از آن است و نه غفلت از آن. در این صورت به «نیست» که می‌فرمایید، نمی‌انجامد. به حضوری به وسعت اقیانوس‌ها می‌انجامد، به وسعت حضور حضرت روح

الله «رضوان الله تعالى عليه» در نزد خود. کوهی که تا این اندازه نرم و لطیف بود. امری که گاه گاه به سراغتان می‌آید تا معلوم شود «خبری در پیش است». مگر نه آن است که حقیقت در نسبت با «شدن» پیش می‌آید، برای رویارویی با چهره‌ای دیگر از آن؟ مگر جز این است که در همین طوفان‌هایی که گویا همه‌چیز رفته است؛ حقیقت، این بی‌نشان‌ترین «وضعیت»، خود را نشان می‌دهد؟ موفق باشید